

تایخ زمان

تایخ زمان

تسم آیز اصین زبانی

کچھ در محمد علی ولد خوسر

قستی از کتاب شماره ۲۰۱۴۴

که برای در بالیوزی تسوید شده است

بیتکادہ بنی بکبان

بجمع آنروز حسین زنجانی

تاریخ زینجان

پوهنستان خاکی کابل

لیدر عبدو دینا محمد - آذانتا و کتاب الهاد و عنایت مؤلف و مترجم

د ورسنه ۱۳۹۱ قمری این مخله خانة حسین زینجان تاریخ کتاب را دین ۱۲۹۷

Asked by
Bahá'u'lláh
through
Samsadár

ابن جلال دکنه الریح و متوسط مؤلف محمد زینجان علیہ السلام مالک الدور

تألیف از بعضی و تاریخ آذنتا زینجان و از چگونگی مبارزات

و ایستادگی و از قتل و کشتن و غیره از کتب و کتب و کتب

Asked Bahá'u'lláh
Muslims &
Bahá'ís

و بعضی از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب

انگلیسی لیدر زینجان و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت

و مجامع و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب

دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست

عادات نیز بسیار از آن روز زمان از سر بسوگند که با روزهای
 عیسی را عیبه خانه قرار دادند ملا دوست گم نام را هم برای
 حفظ شرافت مردم علاوه بر این مدین گفتند که عیبه متعبه را خانه
 بنامند که خلق به زبان مکتب بنامند این فقره را ضایع است
 درین شرافت شمرده و بعد حارت مردم ملا خطه گفتند زنی را
 که به دام و بعضی را البور و گینه زدند این بسیار بر چند نفر
 و مراد نام گفتی بود شرافت زدند او را تا زمانه زده و شرافت خانه
 را در آن گفت مردم را البطل و امر را دولت گفتند و آنرا
 بزرگتر مساعده مقدره تر شد و فضیلت تمام گفتند مردم از
 خدمت حجت میزدند و بار بار علامت در این میسازند
 و در زینتی میهند در مجلسی حاجت بگفتند و در حاجت را
 درین اقرارنامه بنامان عنوان گفتند این مضمون که کسی که او را
 از خون حوض بگردانند باشد و آفرین هم معلوم است که دارد
 حجت زینتی با عبادت شریفین بگردد این بر دخت و در گو
 ادراند که طفل در گم نادر خون میخورد بلکه جوهر خون را بخورد
 اگر خون خورد میمیرد و باید بول و عیبت هم داشته باشد خون
 حجت بچه میخورد و از راه ناف جوهر خون که کم بود و طفل بر

Sughh-
 Khānīk
 closed
 by him

Claps a
 crisselles

Hujjat
 answers
 a
 Muftahid

سید محمد کتکات پیرانیدیه دادند و چو روزی گفت در برت
 مشایخ استند و در مقامات ابرو شایع بود و چند و پنج میاد
 در این فقره مباحثه زیاد گفت که به بنام خود گوید از باب
 انرا با نثر که در حجت زینب با مکره امام هم شریف است
 علماء متفق و اکثر نثر با مکره است قدرت نثر که در این نثر حرام
 به درند که می آید این فصل با مکره حضرت مغفور هم می آید که این
 مقدور و بعضی جزو جاهل خود را با نرسیده ان حجت را به این طریقی
 چند مکره با حجت مکره و بعضی علماء از نثر هم میزد و نثره
 در نثر در حضرت حجت صلوات الله علیه و آله مکره از علماء کاشان که
 از نثر در آن در که حجت مکره بود و این فریاد بود که در آن
 معلوم شد که این مکره نام نکت است آن امام اکثر از علماء بود
 بعضی از فایده حجت با آیه در چهار اشیاست فرموده که این مکره
 نثر است احدی این مکره از نثری است در آن بعضی بعضی
 از علماء اگر آمد نثر شدند از آن مکره ان مکره نثر یک مکره بود که
 هفت مکره نثر مجاز است نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت
 با استماعی در آن نثر محرم عام و ضمیمه تمام مکره از آن نثر
 کتب از آن مکره مکره نثر از آن نثر در آن نثر از آن نثر

و در حقیقت متفق بودند نه مخالف، بلکه خارج حجت ناز جماعت را که گفت
 ناز جمع را میخوانند و بعضی او را در نوا بر سید باب را مردم لقب نمودند
 و بنام نمود مردم او را در بعضی جاها که گفتند حجت است و دیگر حقیقت
 کلام مرا آید و هیچ وقت بعد فاش نشود، با بر خاطر باشد نه بمن نادم از بندگان
 او بنام علم من در نزد علم او مثل کسی در این برده در پیش آفتاب است حق را
 بنام ثبات سید مفسر را بنام او را در حجاب زمان ظاهر در میان امکان بود
 او را در نزد مردم در حدیث برستی است نه در اوستی با مردم بشود دیگر
 و سیدانی حدیث بر کفایت شدند و مشهور دیگر سیدان بودند و قدره تازه یافتند
 گوشه چشم نمود در بود در عالم
 در حجاب آید در انهم بنام نمودی
 چون کسی که بر از این به حجت از برده در آن
 تو بود بر او در آن نظر هم نمودم
 تو در اینجا در گذر مشیر که کمی نه
 در در با از در آن تو در این مردم
 تو را به بود از هفت خفا شتر عدالت
 و دیگر گفتند که در تمام را حجت زنی نه با صوفیان رد آنه کرده
 از احوالات سید باب اطلاع باید بود از شرف لقب خد طوار از
 آیات نزد سید باب همراه داشته دارد فردین شه آلاء فردین
 شورش تا صدرا گشته، بلکه سید بر حجتی بر زنا انامی و زیر
 با بر گذشت، سید باب را رد آنه لقب با که نمود از راه فردین دارد

عبارت

صلواتی شده اند یک نفر که در میان حجت عرفیه کوفی اذن حضور خود است
 و اذن آنقدر است که میگوید که اذن آنرا میخواند و میگوید که فرموده غیر از
 امام دیگر نماند است خواه باشد یا نه و از جهت سید باب را منع نمید
 نمایند زیرا که در فاسد باب بود و از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را حکم کرده
 قلع فغان کرد با بینه سواره حجت زینب را با اهل بیتهای اطراف
 اطراف تحت الحفظ برزند صحرای سید باب را اطراف تبریز و کت دارند
 ضد آنرا در دهستان باب از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را
 قتل کردند یعنی محرم از آن بعضی را استغفابین کردند مانع شدند
 آقا رضای نام بعد از کشتن شتر در آن حضور را کفبره باب را نیزه
 از زبان آن کوفی میگوید که سید باب را کشتند که کوفی آنرا داده
 بود و گفته میشد نیز آقا این طرحین را بمن پس آقا رضای گفته بود
 میفرمایند امام را می بردارند سید باب غلبه فرموده و چنین را می
 بردند و گفته بودند چون حجت الاسلام را او در اطراف کوفی
 کفبره حجت کشت و دارد میگویند شاه منصور را با زلف و خنجر
 در آغوش میگرداند آقا حجت الاسلام در ادلی اوقات من شما کلام
 میفرمایند اگر تو بر ادعای منصور احوال درستی که من بودم
 و گفت قبول تمام اما تو خود را ضایع نموده رفتی بعد از آن جوان

به بود از خفته شد خال دیگر و قهر در سردار یعنی خلعت نازدن بزبان
 زتن نیستی باید نمودن بانی حجت ز زبان بیانات نوع نوع میدید که
 اگر سید باب بر از زبان آستانه عا - نماید قهر من است نه اینکه در
 پسر از من هم جزو شیخ و حال انکه من ظاهر آید باب را نیز ام
 و کفایت لغت ام و در رله آیه و دره اشانه کفر را بنیاز از حد اکثر
 می شناسد و اعلمی از و از آن دیگر البته با در حد حقه عام من از کلام پر
 نخواهم رفت - جز از آنست آهل کدشت - مغفرت پس و نجات یافتند ناصر
 الدین شاه و ولعهد بود در سر سلطنت پهلوان ریافت و ایر کرد در وزارت
 استقامت یافت حجت ز زبان با در تکرار و عازم ز زبان تشر که یک
 جا بار شده آورده که مدانی دل نام عمار در بازار جا که کینه مردم را
 چشم روشن میگفت آن زمان حکمران زبانی مجید بودم فالر ناصر که
 بود و در تکرار که از این خبر بر آستانه که یک جا بار را تا زمانه
 زده که مدانی دل را زبانی بر لب دیگر کسی حضرت تفسی فیالات را
 نگرد - تا در غایت قلعه شیخ طبر سر ز تا زبانی واقع شده چون تشر در
 باب ۱۱ - شماره ۱۳۳۳ تکرار همان قلعه که مورد هم بیایم
 است جمع بود یک نام ناصر الدین شاه و پهلوان سید اللطاف با زوشی می شود
 نفعند تا جنگ فیما بین واقع شد این خبر در ایران تشر زبانی

Shams
 ۱۳۳۳

رسید از تبیین میدهد - از زبان انجم فوت و حمایت و در بیان
رفتند بد جهت زبانه نام از زمین و گویان شدند که گویان زمین را
در یافت خود باید کرد از زمین حرف بماند از زمین بیگفتند ترا
بفنی کار تو در کار است و - شدند و سخن جا بماند -

و در در مدینه و کوه و غیره طفل با هم کرد و عواد غوغا گفتند که بماند و در کوی
معموفه و عواد طفل هم گفته شد و بچه بماند و از کوه زانها حکومت
آس که دیگر را عوامی گرفته حکومت کردند و جبر گفتند بماند که عواد
جهت زبانه مطهر را سینه و عواد من خیر عباد الهی بودیم تا عواد
تا شد جهت مرقوم گفتند که او در خانه و در آن سخن این طفل در سخن با
کمان است لا تدر و از زنده و زرا عوامی و در اطفال سخنشان حکومت
نیت اگر سخن تا عوامی است است بدوشان از سخن تا شد و عوامی گفته از این
بماند را حکومت رسانند قبول شد جهت فرمودند و بر اول برود حکومت
باید مداخل نام و او اندر بر اول برود فرار شد و ترا و ابا نام شدند بر عمل
که از عادات معتقدند او فرار شد گفت هیچ جا نمیکند که آدم آقا را
راه نیند پس گفتند تا فرود آمدیم که بماند را که در ارم و آنها را راه
نیدیم حرف بعد سخن نیت جهت زبانه دارند بر عمل از قدرت
با وفق رشن فریاد گفته و دست بقدره رد او را تا چند فریاد

از بهای آن رسیدند زود خوردنش در بزوز آنرا گسند که بای را برون
 بزنند این مطلب باعث عناد کل ماسین بای و مسلم واقع شد فردا چند نفر
 از علائق در حکومت در مجلس شریعت حاضر و دیگر که حکومت را در این
 گفتند بفرمایید به عنوان اسلام و اهلوان هیچ نوع از دشمنان بلاد بفرمایند و از
 حکومت شریعتی بفرمایند اگر آنگاه این حکومت از آن فرزند در ماعت
 جهت رادیت بفرمایند خواهی بود بفرمایند اولی که گفت این مطلب است
 آوردن جهت ماسین آنگاه است - علامت ترس بفرمایند و ترس کردند که وقت
 نماز ظهر آنگاه توارک در نماز جماعت جهند و مخالف سر و قیل تر از
 شامان تر است - بگفته بفرمایند آنگاه فراموش کنند و جهت را بگیرند و دارند
 این ترس را از آن گفتند - به عنوان اسلام زود برشید و طاعت کرده
 آیین ترس را در به عنوان شش ماه بین تمام جمعیت است بر آن در
 طرف منجمه بفرمایند که از کید دشمن مخالف نبوده بفرمایند ترس در
 برون در به منجمه بسیار ترقه بفرمایند جمعیت مسلمان پیدا شدند -
 بر صلاح بفرمایند بفرمایند در صحت و با هورت جهت به عنوان را
 گفت به عنوان که با ترس گفت برون جهت شمار از منجمه بفرمایند - صلاح
 از نوع نوع یا صاحب الزمان از دل بر کشید که جمعیت را بفرمایند
 در جهت اهل علم بفرمایند - بر صلاح بفرمایند ترس را در به منجمه

child
 Freed
 Vienna
 met with
 Government
 2 Pahlavani's
 affertix
 deat
 with
 Hungary

معین بر صلاح نمیزد و چون بر او خست با سر زخم با
 رفته نمیزد صلاح از ایشان بر او در آن کار کرده - از آن کار
 بر او از صورت یافت نماند با جمعیت معین زار نمود -
 علمه بر صلاح از در خانه شتر بودن در راه خود خود را بر سر بر او نمود
 در بر صلاح را قسم داد که دیگر نزن با او آقا و بنویس و با غیر بر صلاح
 دیگر نزن - علمه بر صلاح بر او را بگفت تا بنویس آورد و زخم شتر را بست
 در تمام زخم جمعیت معین در این راه شیخ یک کتک کتک را که با
 بود که آوردند و زخم با خود زدند - بنام همیشه شتر را نگه خفته با این
 حالت حکومت آوردند - محمد بود که گفت حرف برانشید و مرا
 ز خود را بر او نمود - سید محمد از شدت آبرو و غصه از تمام شتران
 فکمه شتر را در آورده بر کتک شیخ یک کتک زد و زیاد کرد و این کتکین
 چهار بست با سر او که کتک از با او نگه شده بود و کتک و علمه
 و الفروخت اینقدر فکمه خیز شتر را هر دو شتر و فکمه داشتند و یک
 بازند در آن چون بازه نام شتر بود قبله تمام از این فکمه برشان شده
 و علمه هم که چهار دارد و چون سهان حکم زخم و زخم فکمه با بیدار
 و فکمه حکم برت حکمران زبانه رسد و زخم کتک با او چه بود که تناسی
 در بازار جا بسته - ایره المصلح حکم علما و سهان بر این شتر که بر کس

x
جواب

میخواهد مال و جان و عیالش را بدهد از طرف باطنی که در دستش بود

شتر میگرد که غذا انگیز از هم جا بر سینه باطنی را قهر و غارت نمایند و بدین

بمان روز در شتر زبانه واقعه عظیم و حادثه عجیب در داد مردم

از همه بگریختند و در حال شدند تویم نیر المرد من چشم دامه دایم

و حاجت و جنبه مصداق بود که بقتل برادر رفت خواهر پند بیدر

رفت نیر مانند زن زخمه شوهر پند یک برادر رفت برادر دیگر مانند

دیگر انگیز جمال نیر که مردم بسیار خانه را بریند اگر خانه آبا بسیار

مانند بود از حکومت و علمای حکم و نامور بد است و شتر زخمه مردمان بقای را

باز در وجه بر سر باطنی جمع کرده - جمعیت کثیر از قلمه جلک جمع

شده و در شتر نوزاد و سر ناز آرزو بمان تویم لاری و کت نیر آرزو

جمع یک باطنی باطنی نیر باطنی بر کرام که از قلم فقر الفقه

و کت بازر و سازد و طلا - و غیره در حال بیفک است تمام است نیر

بکسر نیر شغل شدند بعضی نفوس که از انجمن نیر و ملک حجاب شده

بطرف همین زخمه و حال آنکه حجاب این پیغمبر صدر نیر و جلوه نیر نیر

نیر آفات را از یاره از ناس از رحمت میر سندن نیر لیده نیر

و نیر نیر و اذا لیرت نیر یا خوردن و نیر نیر در حق نیر نیر

بباید نیر و نیر نیر باطنی با باطنی که میکشند میاد در نیر و نیر که

The day
1
Dwinding

2
Requirement
Sect from
Tale

دکان یکسند از آنکه باب آد سخاها از بودیگر نمیشود و وقت هم دروا
 بیخ و مویع و زهر و التوقع و لالت بیخ و زهر در روز هم غیر نمیشود لا
 اگر نه از این خوراک بعد از آن که بشود یا بود من با نیز و یا
 اینکته خیال شما رسد که شاید؟ هات نام بستند و با بیشتر در کل این معنی غلبه
 خود بند نمیشود لاداله بلکه شما را میسند میوزا اند سر؟ شما را شتر؟ پیر
 میوزا سندی غلبه شما بر سر ما؟ انان مال دهان است نه با لیب و سفان گنته
 برینغ عارضه که خون نشود از سر ظهور زمین بر او ایست - نوبیدید
 در شما را از نوزادان را یکچه زجر برید نمیشود و حال آنکه اکثر آنها پیشوایان
 مسلمین نمیشد نفس از راه لاند و بود تکثیرشان نمیشد - حال من
 شما؟ میگویم هر کس که طاق و استقامت ندارد بر او الطوفان شرمین نام
 با مسلمین و با خود امروز محبوب امکان امام زمان در دست بود آن
 بر است برزخ آسمان که نیست از قلب عالم امکان است قلب که نظیر
 شد در انصاف را احسب استم ترا آورده - این ره عشق ز یادان
 فتنه دارد اول آسان نظر مساند و لیکن غو مال امتیانات الی کل
 غو مال گسند از فتنه آفران زمان است انان جان است - از این
 بیانات و حقیقت و نظرات با نامه و حین ازین خوراک نمیشد
 بعضی که معنی غلبه را ازیند بعضی در جانتان قدم را حکم نمیشود

Hujjat
 the

بعضی بعضی بیدار شد که شکر اثرش و غیر آنکه صند، از شدت بل
 نوز ترنیت بیاید آنرا برایش نموده ترنیت کند که او از دریا
 دست که بیدار بود و او را از آنوقت فرقا داد و اگر در چشم نگویند
 فووز و مال آنور و این بختت در او را باید بفرمان لایس ترنیت شود
 نوز و بقیه - الوتقه فرور و نوز شد و خوراک بیاید غیر از دریا
 بکسی دست باز نماند اگر کسی بفرزد مقام دریا گفته نمود و خانه اش
 باز نماند در نوز نماند و بعد مسیون در آنتر عشق به بیدار شد
 بدار و آنتر نوزند مسیون دست و گمان راه مسیون به بیدار بود مسیون
 آنتر نوزند هم چنان بر وقت الا انکه دست که بر هم بود و نه از ضرر و منفی
 نمود - در کسریه نوزند هم حکم بود و در او به کشته شد و نوزند کشته و در آن
 حاصل که در نوزند نوزند و در او در خانه نوزند در بقیه نوزند و در نوزند
 هم از نوزند نوزند است مع خند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند
 استند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند
 کوزن بیدار نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند
 در بقیه نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند
 بیدار نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند
 نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند نوزند

از جبار است که می آید از آنست در سید محمد گفت آن ملعون را بقتل
 بمانند فحش بگفت ملعون که بر او میگردد که تو سرافراز حق نیست
 آتاه خود را حکم و در آن عالم هیچ زنده نمیگردد هرگز که در دنیا زنده
 که از دست او در خود شایسته و غرور نموده گفت نمومنی آنچه را که لا اله الا
 الله و محمد است که بخوانند در دیگر دین به بی برایشان و گویند
 اعلمی بودا خودت فکر با درد و باره که حفظ بودی از دم آن کس که گفت
 آتاه من خیر دیگر خیر دادم بنیت در دامن خود انداخته از آن خیر را به حال
 از جبار که از حق و راه که بسته آتاه فتنه الموت این کس که ما دین
 که نیست است در یک روز آتاه ما که آن را ادا می آید اما لا خوف لهم
 و لا هم یخزبون بگذرد آن که حکم تو بر من آید که در حال زخم بگذرد
 بایست - همین کفر و بی ایمانی شده و بقیع جویند آتاه بر این
 کلمه شمر معبود را این کفر است که ما در میان ما بایست ایوب
 تا آفریده شد -

و جمع سکندر آتاه این گونه بود و هر که سکندر آتاه را می دید
 سکندر را می شناسید که نوزده نوزده یک نوزده هم در در آنست
 آتاهم و در وقت زرم بود میگردند و آن را هر سکندر و نوزده نوزده
 داشته در وقت ما رجم و جفت منگوبه همان مذکور را می گفتند

ذکای میکنند از آنکه باب آدستگاه از دیو کز نمرد و وقت هم در آن
 بیخ و مویز و زهر و انواع و اقسام بیخ و مویز در روز جمعه بخورد لا
 اگر نه از این خوراک بعد از آن که بشود ای بود من با نبرد و یا
 اینکه خیال شایسته که شایسته نام بستند و بیشتر در کل این عالم غلبه
 خود بند نمودند و الله بلکه شایسته را میکنند میوزانند سر شایسته و شایسته
 میوزانند غلبه شایسته بر کس ما انسان مال و جان است نه بایف و انسان کس است
 برین عارضه که خون نشود از این کور زمین کور است - نوبت
 در شایسته از نوزادان را بچه زجر برید نموده و حال آنکه اکثر آنها پیشوایان
 مسلمین بودند نفس از راه الله در مورد تکفیرشان لغف گشتند - حال من
 شما؟ میگویم هر کس که طاعت و تقواست ندارد بر او الطوفان شریک است
 با مسلمین و با خود امروز محبوب امکان امام زمان در دست بود آن
 بر است برزخ آسمان که نیست از قلب عالم امکان است قلب که نظیر
 شد در انصاف را احسب استم ترا آورده - این ره عشق زار در آن
 فتنه دارد اول آسان نظر مسامحه و مکن غمخوار است اما تا الی کل
 غمخوار گشتند از فتنه آفرینان است انسان جان است - از این
 بیانات و حقیقت و نظریات عالمه و حقیق ازین خوراک غلبه شده
 بعضی که معنی غلبه را اینند و بعضی در جانشان قدم را حکم نمودند

Hujjat
 the

تاریخ زینجان

پوهنستان خاکی کابل

لیدر عہدہ دہشاد محمد - آذات و مالک الہاد و عنایت مودت مہدی

دہ دہشتہ ۱۳۹۱ قمری این مغلہ خانہ حسین زینجان مبارک آباد میں 1297

Asked by
Bahá'u'lláh
through
Samsad

ابن جلال دکنہ الراج و متوسط حضرت محمد علیہ السلام مالک الہاد

نامور شہزادہ بعضی وقتہ ایچ آرمیہ زینجان دارچہ کوکچہ مبارک آباد

و ایستقامت دار قمر دہشتہ ہریر و غیرہ از گن ہاگن و گولن

Asked Bahá'u'lláh
Muslims &
Bahá'ís

و بعضیہ لہف ہر از سہین دہم از بابین من اردن و عہدت و

انگافن لہوزر گشتن و تقسیم فرستہ تاریخ مائند و روایات

و مجاہدین و مبارک آید و بعد این مغلہ المودت میرزا حسین زینجان

دست یوسر در تمام گشتن و تقسیم انیم ہر خیم ہر کہ اگر گشت

صدیق بر صلاح شیرین و بی چون رسیده اند چه او خواست با سر زنی تا
 داشته شیرین صلاح از ایشان بی چون در این کار کرده - از آن کار
 بی چون و از هفت هفت نوبت با جمعیت مسلمین فرار نمودند -
 الله بر صلاح از در خانه شیرین کردن در آن جا در حضور ابراهیم بی چون گفته
 در این تاریخ واقعه را از آنکه دیگر نزن مبارک افشار بنویسد و با غیر آن بر صلاح
 دیگر نزن - همه بر صلاح بی چون و از آنجا که نمانده بود آورده زخم شیرین البته
 در تمام زخم جمعیت مسلمین در این راه ششجک برکتی را که با
 آنکه در زخم زخم با قدر زنده - بنام همیشه شیرین شفاخته های
 هفت حکومت آورده - محمد ابراهیم گفت حرف برانستند و مرا
 زخم را بر او نمودند - همه محمد از شدت قدر و غضب از تمام شیرین
 قلعه و شرا در آورده بر شکم ششجک یک توکسی زدند و یاد کردند ابراهیم
 چهار دست با بر او که از بر او گشته شد او همه تا آمد حکومت و علمای
 و افراد وقت اینقدر فتنه خیز شدند که هر دو شاه و همه داشتند و جنگ
 بازند در آن چون تازه نامش بود قبله عالم از این فقره برشان شده
 و علمای هم که وارد کرده حوت سلمان حکم زخم و غضب فرقه با همه دارند
 بکنند حکم برت حکمران برشان برود روز جمعه سوم ماه رجب بود که تناری
 در بازار جا بگشوده ابراهیم المسلمین حکم علماء و سلمان بر نیز نشد که بر کس

خواب

میخواهد مال و جان و غیره بدهد از طرف ما باید که دستمون بخورد

شریک کرد که فردا بگردد از هم جا بر سینه ما باید که راقه دعا را تا ما نماند و بیدم

همان روز در شهر زبانه واقعه عظیم و حادثه عجیب در داد مردم

از همه بگریختند و در حال گریختن تویم نفر المرد من چشم دامه دایم

و حاجت و جنبه مصداق بود که بقتل برادر رفت خواهر پسرانند پسر

رفت پسرانند زین رفته شوهر پسرانند یک برادر رفت برادر دیگر ماند

دیگر اندر مجال نشد که مردم بسیار خانه ها را بپزند اگر خانه آجا بسیار

مانند بود از حکومت و علماء حکم دادند بدات و شهر زخمه مردمان بقایا را

باز در وجه بر سر ما باید که جمع کرده - جمعیت کثیر از قتمه جلک جمع

شد و در جمع نوار و سر ناز آرزو بهمان تویم لاری و کت قتمه آرزو

جمع یکجا ما باید که اقامت نمودند ما باید که تویم بر کرام که از قتمه فقر الفقه

و کینه بازار و دادت و طلا - و غیره در حال بیفکات قتمه و کت نمودند

بگردد در مشغول شدند بعضی نفوس که از این دنیا نمودند و ملک حجاب شده

بطرف همین رفته و حال آنکه جایشان پیغمبر صدر نمود و جلوه نرسید

تغیر آفات را از باره از ناس از رحمت پسر شدند مرقه لیت نمودن

و غیر آن و اذا اشرت فتنه یا خردن و غیر آن در حق آن بجهت آن

پیدا نمودند و از غم و بعضی آرا ما باید که میکشند میاد در زند در سکر آنگاه

The day
1
Dwinding

X
نزد

2
Requirement
Sect from
Tahle

فکای کشیدند البته باینکه دشمنان روز بعد بگریزیدند و وقت بود را

اصح در تاریخ روز چهارم اتفاق در لالت میفرمودند و در روز پنجم میفرمودند لا
الکرمه انما ادرین حضرت عبادا گردان گریزیدند و در روز ششم با نبرد و با
اینکه نجات شاد رسد که شاد است تا آنکه دستگیر شد و با شمشیر بر کل او بر علی علیه
السلام میزدند و لا والله بلکه شاد را میکشند میوزانند سر شاد را شاد را بر سر
میدهند غلبه شاد بر سرمانان مال دهان است نه با لطف و صفای لنته

برایغ عاشره که خون شاد بر ظهور زمین گواهی است - ندیدند
و شاد را از نردبان را بکجه زجر میزدند و حال آنکه اکثر آنرا پیشوایان
مسلمین کفند نفس اقرار الله در مورد تکفیرشان کفند گشتند - حال من
شاد؟ میگویم هر کس که طاعت و تقواست ندارد برود انوار شاد من
با مسلمین و با خود امروز محبوب اهلان امام زمان در دست بود آن
ایست بر زبان آموخت گشت اوست عالم امکان است قلب که لفظ
شاد را انصاف را احسب است است شاد آورده - این را وقت نبرد آن
فتنه دارد اهل آسمان نظر میسازد و کهن غو مال استمان است الی کل
غواصی گشتند از فتنه آفرینان است انان جان است - از این
بیانات و حجت و خطرات عالم و حقیق ازین خطرات میند شد
بعضی که معنی غلبه را فهمیدند بعضی در جانتان قدم را محکم نمودند

بعضی بعضی بیدار شد که شکر اثرش و غیر آنکه منزه از شدت قبل
 نیز تر نسبت به آن که از پرورش خوره تر نشند که نه گویا از دریا
 دست که بلبین و این نوع آفت است فرقا با آب که در چشم نماند جهت
 فواید عالی آن در این جهت است و در سایر نیز از این نوع آفت است
 گویند بقابل - البته قدر در این شد و خوراک با آن غیر از دریا
 بعضی دست با آنکه اگر کسی غیر از دریا در آن گشته شود و خوراکش
 باز بخوراند در این بین نهاده مسیون در آن تر عشق به پیشین نموده
 با دریا آن تر زنده مسیون دست و گمان را در مسیون به آب به مسیون
 آن تر زنده هم چنان سر وقت الا آنکه دست که هر چه بود نه از ضرر و منفی
 نمود - در کبریه مسیون هم حکم بود در دریا و کشته شد و سر نم کشید و در آن
 حاصل که در کبریه در دریا در دریا خفته نشین در ب فانه سر کشیده و خوراک
 هم از فراش سرگرم است مع خند نیز تو نمی در دریم سر سید محمد فرادلی
 استند با آنکه در کبریه در دریا در کبریه سرگرم است و صاحب این
 کوهان سیرا شود و به کوه که چو کوه در آشفته نه الغریم اندرون خیر
 در سب را کشیده خوراک و گوشتی که آن فرادلی خوانده است معلوم شد که آن در
 بی بی سیرا در یک زمان با آنکه اندر در طرف مسیون و آن فرادلی
 فرادلی کشید و در یک توپکی او را در در کمال بقیه است استاده

۱۶

از ذکر معلوم شد که اگر کوهان سنگین و بزرگه فریم از بزرگین و کوهان
 در این سنگین کوهان ترش و از انوار است مطلع بود که سنگین از ذکر
 یقین میخورد هم که هر چه خوریم از جمیع اشیاء در آن ماهین آن قدر که
 در آن وقت از بزرگی و در آن روز که بر روی زمین بودیم از ذکر
 بر ما نماند قدر از بزرگی در سید عافان بر تبت و در فریم بر بزرگی
 چون زبانی از بزرگی و در روزی که در کمال در آن روزی که عطف
 قلعه زبانی گویند که از بزرگی تا آنکه در روزی که عطف از
 کوهان خود را بگذرد جهت و ستاره از آن جهت است خوب است تا از آن
 از این در سنگین با خبر دادند که سید عافان بر تبت فراموش آمد
 از ذکر و از آن وقت که بنا به جهت ستاره از آن وقت فراموش بر تبت
 از راه سنگین از آن جهت که از آن جهت است زبانی از آن جهت است
 بر او در آن وقت که با بزرگی تا آنکه در روزی که سنگین از ذکر و کوهان
 تبت کرد و از آن جهت که بر تبت کند و از آن جهت که از ذکر و کوهان
 از ذکر و کوهان سنگین از تبت فراموش شد تا آنکه سنگین بر تبت کرد
 همه سنگین را با جهت بر زمین حیرت از ذکر و تبت کوهان کرد
 که در هر سنگین بودند در جهت فراموش است تا بزرگی از جهت رسیده
 به جهت زبانی است که در آن وقت که از آن جهت است فراموش کرد

تأخر این روز در وقت غروب خورشید و در وقت طلوع آفتاب

در شبها با آب از عهد بر صلیح و میر جلیل و غیره بزنند اذن بر آید
شعبان ز نیم توپ از اج را بدست آورم فریفته غیر از ملکوتی راه
ندارد و خداوند دفع نور زنده بنویسد تا حال ملکوتی رفتار شده
باز میگردد حال سلامت داده و بدو سرگردان اذن نرسد و گفته
تا مردان خان را گرفت انهم بر احوال اطفال و نوان وضع آوردی
آزوتی و الالات چهارم با این فقره تا فدا باشد و در جهان شرف خدایا
با بگذرد و در تمام با این قلم را با فقه اهر قلم را مردان کرده متفرق شود
چند سال خبر از این کار مردان خان نرسد و در حال سلامت افتاده بودیم
قلم در آن خسته بود وقت عمارت حکم تو سران انهم خود کرده اند و کنش
را کن و زنده که برون کردند - با این - و از زبات و از مراجع کرده
لبه فی و خاتمه در غیره معین شده هر کسی بشنود شود و در جهان نامت نام
شیرت بافت بر شام و دیگر و کیم نامی با این شرف است و دست میگردد
در هر کس که با نرسد دست باذن وقت زردی بخورد که با این
زردی با بگذرد در همین جهت شد - اگر سر از دانه با بگردد زرقه نمید
شرف یعنی که زرقه در دستک و خود با فای رسد و زرقه زردی و صدای
توپ را شنیدند از عودس دست کیم آمد در دستک شود و دفع شد
الوجه بر فغان این توپان به پنج فرخ در دست دارد و نصف

لب اهل کفر یعنی ترسی نادانگان را در تنگناست که در آرزو و تقدر
 آنست که بگویند چنانچه بشود زنده گشتن نفس ترسانان و بان آینه ترس
 و آن ترس و هلاک و همت برادران کفر که در همه جا میگردد دیگر نفسی نماند
 که بگذرد - نماند و در حقیقت کندم از طرف معین و هم استیج مگر
 نفوس مطهره که گویند که من قایل اثر از معین انانیت را از در نفوس آبران
 زود شعله آثر ابدت و کلوته قرین نظر می آید و کلوته کین یکی است و هم
 این صحیح است زیرا که در معنای کفر و اگر کفر انان در هر جا که بود از دست نشین
 در چنین حالتی را هم درین معنی استیج اول بافتند و در وقت وضع
 کل ذرات علی حده پیدا شده است و با نمودن کفر و کفر و در وقت
 شده است زیرا که در نفوس و این با آن مادر شایع است که در وقت کفر و کفر
 اعظم را متعلقه بود و در وقت کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 بر کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 بگویند و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 بگویند و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 خود خواسته است الهامه خدا بر آن که از سر و کمر کفر و کفر و کفر و کفر
 ندر غیب نفوس و این از خدا در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 بیخاستن که باین کار حکم و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر

کف که در معلوم شد چند مسکن از آن در آن طرف و دیگر از آن در آن طرف
 فبا جهت فرموده بود به شریکته هم را که در وقت خواب نموی دارد
 الحقه از طرفین آن طرف و بقیه مثل کعبه نب و در طرفین باقی است تا
 گویند از هر یک یک کعبه است اگر کسی گفته باشد که در هر یک از این کعبه
 باشد از اولی و دیگر از آن هر یک کعبه در آن طرف و خیر و تمام آن هر یک
 کعبه در آن طرف است و در هر یک کعبه در آن طرف است و در هر یک کعبه
 میر و خاندان کعبه بسیار شایع و در هر یک کعبه در آن طرف است
 علت است که در آن کعبه در آن طرف است که مجید الدوله حاکم یکدیگر در آن
 در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 زده تا در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 گفت من زده تا در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 بعد در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 گرفته تا در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 مجید الدوله گفته بود که در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است
 در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است و در آن طرف است

که در این راه بر آید و در این راه نیز هر که در این راه است انصاف و حق بر او درازان
 در باره با کاره برزند و اوقته و در هر که در باره ملک و شکر می آید این شکر بر او
 انداخته یک ربع می خوانند تا شکر بر او شکر برزند و نوره و عجب این
 کسب در این راه نیز در هر که در باره نوره علم را گرفته عفت و
 بر میگردد و در هر که در باره علم را برین نیندخت تا خود را بشکند برزند
 میگردید علم را تا در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که
 آفت در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را - (در هر که در باره علم را)
 که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 این شکر تا در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 بود و آنرا اول شکر بود بعد از آن که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 انواع از باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را - (در هر که در باره علم را)
 که از جهت دست بگشاید و سر بر آید تا در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 می و از باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 با سه شایسته که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را
 غلام و در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را در هر که در باره علم را

گویند که غدا از این بنا بر آید زنده در عالم قلوبش آنرا تمام وقت
 نشنود و صاحب این از جهان شنیده از فرق که در آرزو ز قاتل
 زود دفع فرقی در کتابی که زود آید و طغی گفت در زندان رسیده
 در این کتب در میان دو کتب بنا را با یکدیگر که است یک فرستاد
 زده که خوانگفته شد آن سگ و حیوانی که خوردند و فرخ خردند رسیده و مستند
 که در زندان این یک نفر بود پس این از آنکه بدو هم که در زندان
 بگویند که در زندان میزدند و دل میگردانند جهت زینان در زندان آن
 در سگ این آید که گردانند و در آن روز که شعله دیدیم برشته
 زود آید و آن در آن به چنان زنده باقی جان برکت هرگز
 نه با سگ زنده که در خود برکت از دیگر که در زندان است جهت زود
 و جهت را بکشند از سگ و آنند که چند نفر در زندان معجزان است
 تر شده گویند که در زندان هر آن وقت در زندان است که نکند
 از همه اینها سگ از تمام خردار زنده بود پس آنرا زنده برکت
 در معجزان و چند نفر دیگر که زنده و چند نفر که سگ از زندان
 برکت می کشند زنده است زنده است زنده است زنده است زنده است
 از خانه زنده است با زنده است زنده است زنده است زنده است
 میگوید که سگ زنده آید زنده است زنده است زنده است زنده است

یک از سبب کفر است و راه آنکه نور معنی آن نور است که در این سبب کفر است
 یعنی چون بر او نور است لکن کفر است و آن نور است که در این سبب کفر است
 میگوید تا از حق انوار کفر و در آنکه در حق کفر است و راه آن نور است
 خود را درین شرف برین داران تا حق جبار است که بر او مثل
 کبر است بعد بریم که انوار نور است و انوار است در سبب کفر است و راه آنکه
 در سبب کفر است که نور است که بعضی وقت بیاید که نور است و راه آنکه
 نور است و خبره و قابل میگویند و نور است که نور است که نور است که نور است
 لکن نور است میاندازد و میگوید بهاره که نور است در آنکه نور است که نور است
 حال کفر است آن نور است میگویند و نور است که نور است که نور است که نور است
 با سبب در این باز کرده نور است که سبب است و نور است که نور است که نور است
 این را سبب کفر است - سبب کفر است و نور است که نور است که نور است که نور است
 گفته میگویند و نور است که نور است که نور است که نور است که نور است که نور است
 شب و روز آن نور است از نور است که نور است که نور است که نور است که نور است
 به این خوردن نور است و نور است که نور است که نور است که نور است که نور است
 آنجا بود و نور است که نور است که نور است که نور است که نور است که نور است
 باین که نور است که نور است که نور است که نور است که نور است که نور است
 از آنکه با او و کفر است که نور است که نور است که نور است که نور است که نور است

سبب کفر است
 سبب کفر است
 سبب کفر است

دندانش ناز و بیادیم که خود کرد و از او از راه عالم بود که در منزل
 قلمه را از کتک خود - جانها گانم شکر سازد و تو قلمه از شیراره شکره این
 تو بر ساقه بودی بدن از راه کهن خود وقت داد رسید و نفس نامی
 در دهنش بود که با او نشد و زدی که کتک بر سرش بود که کهن با شکر از کتک
 اگر شکر خوب را بچند کند پیش فرزند و برین شکر خواهم زده این نوع
 بود کرده و در کتک تو بر سر او بر همان تو بر او شکر لطیف حاد و هم خوان
 از صافه دم حاد یک سب این و کتک و آن شکر زدی و شکر تو هم شد
 از صوابش شکر شد است -

*
 آن را در کتک
 بردار

که چون بعد از آن وقت بر دست ایام رسید و عارف با هر که که شکر بود
 که از آن بعد از آن وقت ^{در بازار} روز در ^{بازار} معین آن که بازار معین
 که اکثر در آن بازار بود و در روز شکر شدند طاف آن به خود و خود
 در شکر یکی روزی سائند در بازار معین که گمانا شکر و خمر شکر
 نیامد نگاه و شکر بر در سر بازار یا حاجت از آن میگویند و شکر
 زدن سائند و ایستند که در بازار معین که آن روز مردم بازار از خود
 برین ^{بعضی} در بازار میگذرانند که در آن تمام تمام در دست کسین
 طرازد در آن بیانش شکر میزد و در حال بازار کرون شکر زدن سائند
 بازار و باقی در بازار معین را بسته زنده -

در
 بازار

چه در حیات غریب که گویا در این دوره او تمام و حیات تبراره در تمام
 مملکت را میوه نرسد - آن شیردخت را هم با مسأله شریک با شریک برساند
 در یک سگ که با نوزاد که به نام او در شیردخت که کنگر شایسته هم عذره
 آن شیردخت از پشماره شیردخت خوانند (این نوزاد فارغ از سگ
 دشنام زده و بر کف دستم نام روانیت است) علم این چنین
 مسأله و مصلحت کنیز خوانند (الوقت است که از اوقات و آن خوانند
 خود را از سگ که نواخته بود سگ که در زیر پایشان که که از آن است سر
 نیز صحبت با نوزاد و سگ که در سگ که در زیر پایشان که که از آن است سر
 زده بر کف دست جهت از دست او را با کلاه زرد که کشته شد
 بود ز خود را به زبان قرآن هم که کف دستم خود زده که فرزند آن
 این خوانند و در میان تمام نایب حضرت با همه مملکت با بخت
 غرض کردند و در آن قرآن را هم جمله است و کنگر ترنای زلف و اولاد
 در این مملکت و آن اول نایم و در جنگ باز در زمان همین نقره در قرآن
 را دام او را با غنچه همان کرده و در سگ که همان را کشته شد نام
 اول با بر چند نوزاد با نام عیض و در آن غنچه عیض قرآن هم
 غنچه آنرا بر نوزاد و غنچه معلوم است با این دستور را که عیضی که نوزاد
 تو را بر سر سلام کرده است و آن گفت چو اطفال و کجا را آنرا

در روز موعود نمودند گفت و گویان و این نوزاد ضعیف را
 ز ستاره اندر سر او گفت که ای صاحب جان تو را که پادشاه به تو
 خودم و خوارت نرود باز آید نبات دارنده - شکر سبزه نام
 فریبی بوی سره بردار که ز تو فرود آید جان تو مذکور است که
 او را شایسته دار از صاحب گفته اس اتمام خود را قطع کرد و شایسته
 شد مثل تکیان بر صاحب که وقت زنده و درستان او را می کشند
 از کلمات گوشت پیغمبر سردار بر آسفته حکم نمود آن گران را که
 چه ز نوزادش از در غیب به کسفر و کله خود را بگوشاید آری
 در آن روز آنرا غلبه بود از آنکه او - در روز موعود را بر سر نوزاد
 بر تن کردند نمود و پیغمبر و پیش و دیگر را عریان گویند بر بدن آن
 در شب ببالد دم آفتاب و آفتاب که زبسته مگر با و ز نوزاد جمع
 شد با نوزاد قوت گشته و حجت زبانه فرمود خوارت دیگر ماهه اتمام
 حجت را بر سر آوردیم سواران علاوه بر این باید در مقام و شایسته
 موعود بر کس معلوم شده که نه اندر کس و نه علم است مقام اول
 نیاید بعلت حاکم ز آنکه مظهران را استغفار کردند مهمشان
 در خیال مضرب شدند و قمر این مظهرین را ایوب و عدل موعود گفته
 اند از شایسته هم اگر نوزاد بر سر خود فرار نماید و عدل موعود بفرستد

هرگز نبود که در حال و حال را بفهم و بدفهم کند دیگر را بر سر
 راحتی و خوار شدنش در این بین که جهت زینت و کلاوا از غار و
 است خورده بود و پس و لکن از نامه از آن خبر به اطلاع می رسید
 و خدا است که هر چه بود لکن کسی شتر این روزگار اندک از هر
 گوتم با آن که نوز و نوز در نوز و نوز از آن که همان و نوز و نوز
 خور را بدست نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 که جهت زینت از نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 میان آن را نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 جهت را در نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 اندک و اهل آن در نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 در و عمارت را نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 یا کم و زیاد - کتب عامه که کتب نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 بود در نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 باز نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 چشم یا که نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز
 آسان است و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز

بسیک است و هر چه در خرد ز سره درون جسم جان لوان بخت
 بهم را خوردان کجیم و از هفتاد و خرد و پیر و زانو زنده یعنی از نور
 و اقبال یعنی انبی که با انور تا کور او را بدیدان و میر و هفتاد
 و آقا وین هم در ز سر از این مظهر خورشید خدای نور را در ک
 اهق قلبه شایر و عطا و هفتاد که نوشته آرزو دران انور است
 اونی یک نوع یعنی در کور او اهل عشق جان با بر است آفرین
 ای که بر سر او است انور وین انور است

عشق از اهل سر کز خرد بود تا گزید هر که بود بود
 رحال آرزو را گشتند اگر لوان و آخرا کجیم از انور است
 خواهم شد بجز او را او را بر او نشان میسند از اول سری
 در بهدم نیست با او که بر او بود و عطا و شایر انور است
 خرد انور خردان لوان خرد خرد و لکن یعنی لوان
 از کجیم با خرد و هر چه از زین باطل از میان انور است
 از در کجیم باغ از خوف جان که گشته در اوان لوان کجیم باغ است
 میزند که در لوان انور در در نام مرد بود نشان کجیم این لوان
 که وفادار است که او هم در ز زین جان که گشته در انور است
 یکصد بار است در کجیم میرا که بر انور نشان ندم و لکن انور

مادر را گم کنی دل باخته و خرد قنداره طغالی زیر بار مردم بیارال
 در کوشش تبار اول ایماه زن را چادر از سر و بر خیمه از نعل
 بردند از ایام و دشمنان خنده شسته تا آخر اندر اسرار ایشان نیندند
 عادت نرزا ابر آسمان محمد لقمان حیرت روز ماندند و در روزی
 زنا مسیحا از دست و در غم تباش اسرارها آمد و بعضی کرم نفوس
 طعنه و گناه نرزدند که شب نام زمان را با فتنه و فوجت تندی
 پنج فرارینا نرات در بر حال آفت شام در بگونه نگو -
 مادر آقا بعد از هم در جوانی گفته در تبار ما که امرای تبه را بیاریم
 زلفت و دشمنان از ما زاده در آفت هم هر طور خدا در ما برده
 سوگند نفس با ما سوگند کرد که اللہ اعلم القصد در نر خرد از انار
 محمد بر اسرار با سخت گذشت چه طفل شیر خوار از آب شیر و کرم نسا
 روزند -

هجت زینبانه سته بر دست یکا در نام در حیرت محمد از کرم سوگند کرده
 تا در نر نر انی از لاف محمد آسمان بنوان بنا نصیحت و در غم
 که نرته در ابر باره هجت زینبانه شام اگر اه طغر رجال شام را بگفتن
 دار حال نیرا نر محمد اینست که شام را تو به مردم در حیرت زینبانه
 برود مردم خانه آقا تو به بگنید در بر میان خویش و تو همان گویا

۱۰۰

ابرار از تو زخم میروند خانه آنا - فیدون با شرم حاصل را
 بگفت امروز با شرم گفتم از در بگریزید میگردند - با شرم با شرم
 گرفته با شرم بگریزید و از در گویا که آنا را در میان راه با شرم حتی
 اطفال گوید اگر آنا بمقدور باشد بگریزید بگریزید میگردند
 دیگر کسی لازم و گریزید است - هیچ نمیدانند چه جادوگر میگردند
 یعنی نفوس از میان رفته است و در صورت خوف خود میگریزند
 خود را و آخر با در تمام خود میگریزند بعضی با بیعت با فیدون زدند
 میگردند بلکه ترا میخورند آنگاه از خانه میگریزند و عیال
 و سرور بیخالی میگریزند آنگاه در هر چه چیزی گریزید و از در میگریزند
 نفوس از میان رفته است گویا که آنا را میخورند و از در گریزید
 بر میزند آنگاه در گریزید و از در گریزید آنگاه در گریزید
 و گریزید از در آنگاه در گریزید و از در گریزید آنگاه در گریزید
 آنا صفا نام داشت ادر او در خون نشسته بود از در گریزید و عیال
 آنگاه در گریزید و از در گریزید آنگاه در گریزید و از در گریزید
 با آنا بسته میگردند و از در میگردند و از در گریزید و از در گریزید
 و از در گریزید و از در گریزید آنگاه در گریزید و از در گریزید
 از در گریزید و از در گریزید و از در گریزید آنگاه در گریزید

سوزی پوشش برت در نظر آید یک گفتند آیه سوره تبت
 بیا گفت بر روی سینه حین این مع سرفشته شان حین
 این تفاوت کون ^{علیه السلام} گفتن که این راهها نفوذ و غیره باشد
 مستح را در کوفه چه نوع کشید نفوذ شان ادا که به فادر در ادا است
 به جهت رادکنار خندق گفته اند افتند و ادا که از پشته افتند
 بعضی میگویند صباغ پاره پاره کن بعضی میگویند ^{درمان} شدان
 دیگر در یک گود در خون شدند بعضی میگویند خد بای در ادا
 نقتله لوف سیدین زفته نفوذ آب آنها فازه را راندند عاز دیگر
 زدن کردند خد آنها من زوایت میکنند چه در ادا است آمده
 نظر را گرفته بودند الله اعلم -

دیگر از بقیه ایف خد نفوس هم بر در کفر رسیده بعضی مروج
 و بعضی سوات و ^ع نیز زنی با غل در کفر لایک و ستادند
 از زنده مروزها بود از اینجا سادات زبانی که فخر و خد نیز از
 کافیه او در زبانی و ^ع گفته شدند و بر عقل او ^ع بود
 اثر نماند و ^ع سائل که بر روز بود که در آن فکر روزنامه
 نویسی خود خد را در کتاب ^ع است توپ که صحن خاص بای
 از شش پاره این ساقه بود لایک بودند و ^ع نیز دیگر

در میان بود از قدر و غایت نزهت و سرور که هر کس که
 به آن رافون دادند در نزهت و سرور و جمعیت گسترده آن
 جمع شده بود و در آن وقت که حکم پادشاه بود که
 صاحب امر حین نام پسر ابا بصیر با همت بلند مقول اذان گفت
 شد بعد از تمام شدن اذان نواح و دیوان از ناموریت خودشان
 بیخواب نشسته شدند و گفتند که اگر پادشاه اذن بدهد
 اوقات که گشته اند و گشته اند حکومت بر عقیق دارد و نوبت و گشته
 با نیت و ملک برکت شده آفرین از بر سر زخم پادشاه گشته
 دادند نواح گشته آن در این روز که در منزل نزهت شدند
 تا به وقت گفت و شنود با پادشاه و گشته گفتند از آنرا که
 صاحب از قضاوت که برود بود نزهت بخورد - گفتند
 با دیگر آنه بخت نام که از دارالعلوم پادشاه آنرا بخت ادرا
 بود نزهت گشته اذکار و لغو بود و خوب و با نیت
 زبان و سخن و با نیت (آنکه بود از گشته سخن باید که
 طرف نظر بر او بقیه آنرا بخت نیت نیت نیت نیت
 نام دل بر پادشاه بخت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 چه وقت و چه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

X
 اینها را در کتب کلامی که در این کتاب است
 در این کتاب است که در این کتاب است

که در آن روز در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 باید در آن روز در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 که در آن روز در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 امروز را بیاورد و در آن روز در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 میدهند - که در آن روز در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 خانه میدهند و کار در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 ۱۳۴۰

پوسته زردی ۱۳۴۰

نفس ناگهانی است که از زیر حجاب از آنجا می آید
 و تمام جانکه در صدر است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 از آنجا است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 تا آنجا است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 و آنجا است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 غیب از آنجا است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 در آنجا است که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند
 بود چه که آن نوری که در آنجا است و هر چه از آن روز بماند

مردند سگر با لب خیزد از تر خورده جان میوم بر من بر وقت زخم
 بی این اوجات و دای محبت و اخوت و هیبت معلوم است لکن
 خوف آنکه ما در سگر خوف غنا ما را کوفت و کوفت بر دست تر نشاء
 بود از آنکه توقف بر طاعت سگر بر خدمت خود بر گیم و سگر از شدت
 او گیم که در راه خدا واقع شود و بگفت که حالت در دهانت و
 زرت آن اذیت را بر تر نتوانم غمزد بگفت نشاء هر که بود
 و کفر بگشتن و فرمایش سوره باش بود و ذکر ما در سگر
 مصلح قدمش و بنادوب انما لکنه و از روح بود که هر کس که
 اقتدار خوف و ایمان بگفت بود و فرمایند و اندر این خدایت
 و خانه نامی تازه روزگار و کما فرمایند - بگویم حضرت
 فرموده و ادر علم بر ما را با جده فرمایند نشاء و در دست سگر
 دینیم در وقتش ای لایم اییم و همه در خزانه و دره العبد الاقر
 ابن العبد الاقر سگر در این اثر بگفت و در این سگر در راه
 کبر سگر در راه سگر

تمام زین و خدمت بنای سگر در راه سگر در راه سگر
 برکت فرموده و در وقتش و در وقتش و در وقتش
 ۱۵۴۴/۱۰